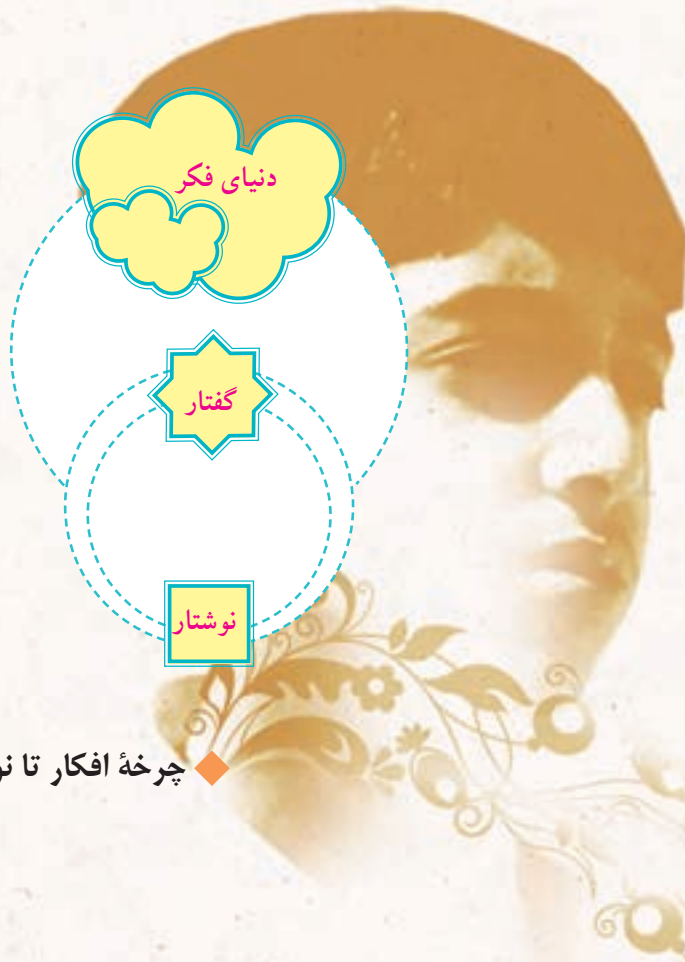


معلم نگارش، این بار، درس را با یک سؤال شروع کرد و گفت: «دوستان خوبم، آیا تاکنون فکر کرده‌اید که یکی از عوامل مهم نوشتن یا بدنویستن ما چیست؟»
 دانش‌آموزان، بی‌درنگ دست بالا بردند و هر کدام چیزی گفتند. معلم، پاسخ‌های پراکنده دانش‌آموزان را تأیید کرد و گفت: «اگرچه پاسخ‌های شما هم درست است؛ اما منظور من، چیز دیگری است. یکی از عوامل مهم نوشتن یا بدنویستن، این است که ما تصور می‌کنیم «گفتن» و «نوشتن» دو مهارت جدا از هم هستند درحالی که چنین نیست.



چرخه افکار تا نوشتار

نوشتن در حقیقت، مکتوب کردن افکار و گفتار است. پس، تلاش کنیم به همان گونه که فکر می‌کنیم و به همان سادگی که حرف می‌زنیم، بنویسیم. برخی از افراد به آسانی می‌توانند دربارهٔ آنچه می‌اندیشند، سخن بگویند؛ ولی نمی‌توانند همان حرف‌ها را به راحتی به نوشتار تبدیل کنند. همان‌طور که قبلاً خواندیم، مراحل را طی می‌کنیم تا به نوشتن برسیم و چیزی بنویسیم. کارخانهٔ فکر که فعالیت خود را آغاز کند؛ محصول آن اول به شکل گفتار و سپس به صورت نوشتار آشکار می‌شود.

گاهی ممکن است، گفتار ظاهر نشود و ما به صورت خاموش و بی صدا بیندیشیم که همان گفتار خاموش است. یعنی فکر به دو صورت، نشان داده می‌شود به شکل سخن شفاهی و به شکل نوشته».

دانش‌آموزان که از سخنان معلّم نگارش به وجد آمده بودند، یکی یکی پرسش‌هایی را مطرح کردند. یکی از دانش‌آموزان پرسید: «یعنی اگر سخنانمان را عیناً به روی کاغذ بیاوریم، نوشتهٔ ما قابل قبول است؟»

معلّم، با تکان دادن سر، پرسش دانش‌آموز را تأیید کرد و گفت: «بله همین‌طور است». در مراحل نخست کسب مهارت نوشتن، بهترین کار این است که بدون توجه به درستی یا نادرستی نوشتهٔ خود، آنچه را که به آن فکر می‌کنیم و می‌خواهیم به زبان بیاوریم، بنویسیم. یکی دیگر از دانش‌آموزان پرسید: «آیا نویسندگان بزرگ هم با همین روش، می‌نویسند؟»

معلّم پاسخ داد: «وقتی در نویسندگی مهارت کافی پیدا کردیم، فاصلهٔ فکر کردن، گفتن و نوشتن آن قدر کم می‌شود که ما مرز آنها را تشخیص نمی‌دهیم. توصیهٔ من این است که از روش نویسندگان بزرگ الگو بگیریم یا حتی از شیوهٔ کار آنها تقلید کنیم؛ اما در نهایت مثل خودمان حرف بزنیم و مثل خودمان بنویسیم. نباید به حرف و دست کسی نگاه کنیم. این روش، همان است که در «ضرورت بازنویسی» درس نخست، یادآور شده‌ایم. آزادانه و خلاقانه نوشتن، به مطالعه، تمرین، تکرار و جرئت در نوشتن نیاز دارد. جرئت در نوشتن هم این گونه به دست می‌آید که هر بار فکری تازه به ذهنمان آمد، حتی به اندازهٔ یک کلمه و یک جمله، فوراً آن را بنویسیم و هر روز برای خودمان رویدادهای مهم و دوست‌داشتنی را یادداشت کنیم و نگذاریم بین فکر کردن، سخن گفتن و نوشتن ما فاصله ایجاد شود. ثبت گفتار و برگرداندن آن به نوشتهٔ معیار، تمرین بسیار خوبی برای ایجاد نظم در گفتار و تقویت مهارت نوشتن است».

به نوشته زیر، دقت کنید:

◀ «یکی بود یکی نبود، غیر از خدا هیچکی نبود. یه درویش مارگیری بود. روزی از روزا که در میدون شهر معرکه گرفته بودن، یکی از ماراش فرار کرد و رفت تو بیابون. مارگیر بدبخت بند و بساطش را جم کرد و به دنبالش تو بیابون دوید. مار رفت و رفت تا به جوونکی رسید که زیر سایه درختی خوابیده بود. مار، جوونک را بیدار کرد و حال و قضیه خودشو براش تعریف کرد و بعدگفت: جوون بیا و به من پناه بده تا از شر این مارگیر بدجنس، خلاص شم. جوون هم اونو توی توبره‌اش گذاشت و به دوشش انداخت و رفت. میون راه، یهو مار درآمد و نیشی به جوون زد و گفت: اینم سزای نیکوکاری تولا.»

◆ (کتاب کار نگارش و انشا، ج ۱)

متنی که خواندیم، به زبان گفتاری نوشته شده است. به واژه‌هایی که در این نوشته مشخص شده‌اند، یک بار دیگر توجه کنید.

واژه‌ها و شیوه بیان جمله‌ها چه تفاوتی با نوشته‌های معیار دارد؟

در زبان فارسی معیار به جای کلمه «هیچکی» می‌نویسیم: «هیچ کس»

● به جای «یه» می‌نویسیم: «یک»

● به جای «روزا» می‌نویسیم: «روزها»

● به جای «میدون» می‌نویسیم: «میدان»

● به جای «گرفته بودن» می‌نویسیم: «گرفته بودند»

● به جای «ماراش» می‌نویسیم: «مارهایش»

● به جای «تو» می‌نویسیم: «در»

● به جای «بیابون» می‌نویسیم: «بیابان»

● به جای «جوونکی» می‌نویسیم: «جوانی، جوانکی»

● به جای «بندوساط» می‌نویسیم: «وسایل، اسباب و لوازم»

● به جای «جم کرد» می‌نویسیم: «جمع کرد»

● به جای «خودشو» می‌نویسیم: «خودش را»

● به جای «خلاص شم» می‌نویسیم: «خلاص شوم»

● به جای «اونو» می‌نویسیم: «آن را»

● به جای «میون» می‌نویسیم: «میان»

● به جای «یهو» می‌نویسیم: «ناگهان، فوراً»

با ورود معلّم به فضای زبان گفتاری و مقایسه آن با زبان معیار، حال و هوای کلاس لطیف تر شد و هراس نوشتن در دانش آموزان از بین رفت. معلّم هم از این فضای لطیف و پراحساس کلاس، خشنود بود و نکته‌های آموزشی را یکی پس از دیگری بیان می‌کرد. او در ادامه به دانش آموزان گفت:

در نوشته رسمی و معیار زبان فارسی از کاربرد واژه‌های گفتاری، پرهیز می‌کنیم. افزون بر واژه، گاهی ترتیب اجزای جمله هم در زبان گفتار، متفاوت از زبان نوشتار معیار است که باید در تبدیل گفتار به نوشتار به این نکته نیز توجه کنیم. مثلاً یک بار دیگر، به جمله‌های زیر، دقت کنید:

◆ فرار کرد و رفت تو بیابون .

◆ به دنبالش تو بیابون دوید.

در نوشته معیار ، این جمله‌ها به ترتیب زیر، بازگو می‌شوند:

◆ فرار کرد و در(به) بیابان رفت.

◆ در بیابان به دنبالش دوید.

همان طور که دیده می‌شود، باندک تغییر و جابه‌جایی می‌توانیم جمله‌های گفتاری را به ساخت زبان معیار تبدیل کنیم.

پس برای نوشتن، کافی است آنچه را که بدان می‌اندیشیم و می‌خواهیم بر زبان بیاوریم، نتیجه فکر خود را، بر روی کاغذ بنویسیم و برای این کار، لازم است چند نکته را رعایت کنیم:

◆ کلمات شکسته و گفتاری را به گونه معیار تبدیل کنیم.

◆ نظم و ترتیب جمله‌های گفتاری را به شکل نوشته معیار درآوریم.

◆ فعل‌ها و کلمات را به صورت کامل به کار بگیریم.



◆ دو متن زیر را بخوانید و با ذکر نمونه و دلیل، تفاوت آنها را مشخص کنید.

الف) «هنگامی که دوستم بهمن می‌خواست برای خرید به مغازه برود، در بین راه، چشمش به یک گواهی نامهٔ رانندگی افتاد، کمی مکث کرد و آن را از روی زمین برداشت تا صاحبش را پیدا کند. وقتی به مغازه رسید، موضوع را به مغازه دار گفت و از او کمک خواست.

صاحب مغازه گفت: این کاغذ را بردار و چیزی بنویس تا پشت شیشهٔ مغازه بچسبانم و مردم ببینند.

بهمن، کاغذ و قلم را برداشت اما نمی‌دانست چه‌طور شروع کند و چه بنویسد. مغازه‌دار، متوجه شد و گفت: پس چرا نمی‌نویسی، پشیمان شدی؟ اینکه کاری ندارد. چه می‌خواستی بگویی؟

بهمن گفت: چیزی نیست آقا! من می‌خواستم بگویم این گواهی نامه را پیدا کردم، هرکسی نشانی آن را بگوید، می‌تواند از من دریافت کند. صاحب مغازه گفت: پس منتظر چه هستی؟ همین حرف‌هایی را که گفتی، بنویس».

◆ (فارسی اول راهنمایی، ۱۳۸۵)

ب) «پیرمرد خارکن، وقتی داش خار را جمع می‌کرد، یهو چشمش به کوزه پر اشرفی افتاد. با خودش گفت، این کوزه باید مال حاکم باشه، پس بهتره اونو ببرم بدم به حاکم تا پاداش خوبی بهم بده. زن خارکن، که دید همسرش خیلی ساده دله، شب، اشرفی‌ها رو ور داشت و جاشون کلوخ ریخت. خارکن همین که به قصر رسید، فهمید اشرفی‌ها نیس؛ اما راه برگشتی هم نداشت. به حاکم گفت: من یه گاو دارم که شیرش رو با این کلوخ‌ها وزن می‌کنم، برای این که کم فروشی نکنم، می‌خواستم، کلوخ‌هام رو با وزنهٔ دربار آزمایش کنم و از درستی وزن اونا خیالم راحت بشه. حاکم که از درستکاری خارکن خوشش اومد، یه مشت اشرفی بهش داد».

◆ (زبان فارسی، سال اول متوسطه)

A large rectangular writing area with a light blue border and rounded corners. It contains ten horizontal dotted lines for writing. To the right of the writing area is a vertical decorative border consisting of a series of small, light blue diamond shapes.



متن زیر را به زبان فارسی معیار، بازنویسی کنید. ♦♦

« هر وقت می‌شینم به زبان فارسی فکر می‌کنم، فردوسی به یادم می‌آید و با خود می‌گم این مرد چقدر بزرگ بود و چه خدمت عظیمی به کشور ایران کرد. زبان فارسی رو، زیر چتر خودش درآورد و همه مردم این سرزمین را و مانند مادر مهربان بود در طول تاریخ برای همه. زبان فارسی، یه عالمه همراه و همنشین داره در گوشه و کنار ایران و جهان و با همه گویش‌ها و لهجه‌های ایرانی، همیشه داد و ستد و رفتاری دوستانه داره. فارسی و دیگر زبان‌های ایرانی کلمه‌هایی را به هم قرض می‌دن و از توانایی‌های همدیگه بهره می‌گیرن و این باعث می‌شه هر دو طرف، همیشه قوی و پایرجا باشن. غیر از فردوسی، بزرگان دیگه هم به زبان و فرهنگ کشور ایران یاری رساندن. بوعلی، فارابی، سعدی، مولوی، حافظ، جامی، ملاصدرا، تازمان ما شهریار، مطهری، حسابی و... همه این استادان، فرزندان این میهن عزیز هستن که در دامن فرهنگ ایران اسلامی و زبان فارسی، پرورش یافتن».



.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....



به جمله‌های زیر توجه کنید:

- ◆ حاج خانم پروانه ایرانی، از سفر مکه بازگشت.
- ◆ حاجیه‌خانم پروانه ایرانی، از سفر مکه بازگشت.

جمله نخست، درست است. زبان فارسی برای جنس مؤنث و مذکر، یکسان به کار می‌رود و نشانه‌ای ویژه برای هر یک ندارد؛ یعنی یک صفت را برای مذکر و مؤنث، به‌طور یکسان به کار می‌برد.

جمله‌های زیر را ویرایش کنید:

- ◆ مراسم بزرگداشت خانم مرحومه ایرانپور برگزار شد.

.....

- ◆ در میان زنان شاعره، پروین اعتصامی از همه نام‌آورتر است.

.....

◆ اصل حکایت را بخوانید و با شکل بازنویسی شده آن، مقایسه کنید.

حکایت:

یکی اسبی از دوستی به عاریت خواست. گفت اسب دارم؛ اما سیاه است. گفت: «مگر اسب سیاه را سوار نشاید شد. گفت: چون نخواهم داد، همین قدر بهانه بس.»

(عبیدزاکانی)

باز نویسی :

میرزاغضنفر پیش دوستش مردان خان رفت و از او خواست تا اسبش را به او امانت بدهد. مردان خان، نگاهی به میرزاغضنفر کرد و گفت: اسب من تازه نعل شده است.

- عیبی ندارد، سعی می‌کنم او را آرام‌تر برانم.
- اسب من، الان تشنه است.
- حتماً پیش از آنکه سوارش شوم، سیرابش می‌کنم.

- اسب من در گرما، توان راه رفتن ندارد.

- باشد پیش از گرم شدن هوا، آن را به شما بر می‌گردانم.

مردان خان که دلیل دیگری پیدا نکرد، به میرزاغضنفر گفت: اسب من سیاه است و برای سواری مناسب نیست.

میرزاغضنفر که حسایی ناراحت شده بود، پرسید: آخر رنگ اسب، چه ارتباطی با سوار شدن آن دارد؟

مردان خان، با حالت غرور، دستی به سیلش کشید و گفت: چون نمی‌خواهم اسبم را به شما امانت بدهم، سیاه بودن اسب، بهانه خوبی است.

◆◆ اکنون براساس نمونه، حکایت زیر را به زبان ساده امروز بازنویسی کنید.

حکایت:

مردکی را چشم درد خاست.
پیش بیطار (دام پزشک) رفت
که دوا کن؛ بیطار از آنچه در چشم
ستوران می‌کرد، در دیده او کشید
و کور شد. حکومت (شکایت) به
داور بردند. گفت: «بر او هیچ
تاوان نیست؛ اگر این خر نبودی،
پیش بیطار زرفتی».

(گلستان)

بازنویسی:

